Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir Vol. 54, No. 2: Issue 129, Summer 2022, p.211-234

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 12-06-2020 Revise Date: 05-01-2021 Accept Date: 10-04-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62605.87292 Article type: Original

Semantic analysis of the *mosbet* principle(a practical principle that has a shari'ah effect through normal or rational things)

Dr. Alireza Hodaee, Associate Professor, University of Tehran

Dr. Javad Soltani Fard, Ph.D. Graduate of jurisprudence and private law at Shahid Motahari University (RA) (Corresponding Author)

Email: j.soltani.f@gmail.com

Dr. Ahmad Mohammadi, Ph.D. Graduate of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law at Imam Khomeini Research Institute (RA)

Hossein Soltani Fard, PhD student of jurisprudence and fundamentals of Islamic law, University of Tehran

Abstract

The *mosbet* principle is an *usuli* debate with many functions, which most of the late *usulists* have raised in the considerations of the principle of *estes'hab*, and they have disagreed about its validity. *mostashab* can have non-Shari'ah (rational or normal) requirements with it, which proving each of these external matters depends on the validity of the *mosbet* principle. The opposing point of view of the *validity of mosbet* principle is that only direct Shari'ah matters can apply to *mostahab*.

Usulists do not even agree with each other in defining the *mosbet* principle; Therefore, before any discussion about the validity of the *mosbet* principle, it is necessary to define its conceptual limits precisely and after verifying the most important definitions in this field, a comprehensive definition of the said principle should be provided.

Using the analytical method, this research achieves these findings that firstly, along with rational and normal media, accidental media can also be included among the *mosbets* of *mostashab*; Secondly, in the process of the *mosbet* principle, in addition to the subject, *mostas'hab* can be a ruling, both *taklifi* and *vaz'iee*; Thirdly, the application of the *mosbet* principle is basically not exclusive to *estes'hab*, and this principle can apply to other non-verbal principles as well.

Keywords: *Mosbet* principle, Principles of *Mosbet*, *Mosbets* of principls, *Mosbets* of *estshab*, Ratiional and normal requirements of *esteshab*.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir

سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۲۹ - تابستان ۱۴۰۱، ص ۲۳۴ - ۲۱۱

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۳/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۰۱/۲۱

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62605.87292

نوع مقاله :پژوهشی

بازکاوی معناشناختیِ اصل مثبت

دکتر علیرضا هدائی

دانشیار دانشگاه تهران

دکتر جواد سلطانی فرد(نویسنده مسئول)

دانش‌آموخته دکتری فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری(ره)

Email: j.soltani.f@gmail.com

دکتر احمد محمدی

دانش‌آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی(ره)

حسین سلطانی فرد

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

چکیده

اصل مثبِت، بحثی اصولی با کارکردهای فراوان است که قریب به اتفاق اصولیان متأخر آن را در ضمن تنبیهات اصل استصحاب مطرح کرده و راجع به حجیت آن اختلاف‌نظر دارند. مستصحب می‌تواند با خود، لازم، ملازم و ملزومی غیرشرعی (عقلی یا عادی) داشته باشد که اثبات هریک از این امورِ خارجی برای آن، در گرو حجیت اصل مثبت است. دیدگاه معارض حجیت اصل مثبت بر این باور است که تنها امور شرعی بی‌واسطه می‌توانند بر مستصحب مترتب شوند.

اصولیان حتی در تعریف اصل مثبت با یکدیگر هم‌داستان نیستند؛ ازاین‌رو ضروری است پیش از هرگونه بحثی پیرامون حجیت اصل مثبت، نخست حدود مفهومی آن به‌طور دقیق مشخص و پس از راستی‌آزماییِ مهم‌ترین تعاریف موجود در این زمینه، تعریفی جامع از اصل مزبور ارائه شود.

این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی به این یافته‌ها دست می‌یابد که اولاً در کنار وسائط عقلی و عادی، واسطهٔ اتفاقی نیز می‌تواند در زمرهٔ مثبِتات استصحاب قرار گیرد؛ ثانیاً در جریان اصل مثبت، مستصحب علاوه بر موضوع، می‌تواند حکم، اعم از تکلیفی و وضعی باشد؛ ثالثاً جریان اصل مثبت اساساً اختصاصی به استصحاب ندارد و این اصل می‌تواند در سایر اصول غیرلفظی نیز جریان یابد.

واژگان کلیدی: اصل مثبت، اصول مثبته، مثبتات اصول، مثبتات استصحاب، لوازم عقلی و عادی مستصحب.

مقدمه

پیش از آنکه اثری شرعی بر موضوع یا حکمی شرعی مترتب شود، باید آن موضوع یا حکم از طریق قطع، امارهٔ معتبر یا اصل عملی احراز شود. برای هر موضوع یا حکم، سه وجه وجود دارد که به آن‌ها لازم، ملزوم و ملازم گفته می‌شود. برای مثال، وجود حیات آقای الف ملزوم است و تنفس و روییدن ریش به‌ترتیب از لوازم عقلی و عادی آن و تنفس نسبت به روییدن ریش ملازم هستند.

حال اگر موضوع در مثال مذکور (حیات آقای الف)، از طریق قطع احراز شود، تمام جهات فوق بر آن مترتب می‌شود؛ چراکه شکی نیست که قطع به هر چیز، مستلزم قطع به تمام لوازم آن است. بنابراین، هرکدام از جهات مزبور که اثر شرعی دارد، آن اثر مترتب خواهد شد؛ اما اگر موضوع، مشکوک باشد، جهات فوق نیز مشکوک خواهد بود؛ زیرا شک به ملزوم، مستلزم شک به لوازم آن است، همان‌گونه که قطع به ملزوم، مستلزم قطع به لوازم آن بود.

درحالی‌که موضوع مشکوک است، اگر امارهٔ معتبری مبنی‌بر تحقق موضوع پیدا شود، مثل اینکه بینه‌ای بگوید که آقای الف حیات دارد؛ در این صورت نیز فی‌الجمله تمام جهات مذکور مترتب می‌شود؛ برای مثال با قیام بینه مبنی‌بر حیات آقای الف، هم آثار شرعی ملزوم (همچون حرمت تصرف در مال وی و حرمت ازدواج با همسر وی) ثابت خواهد شد و هم آثار شرعی مترتب بر لوازم آن؛ مثل آنکه کسی نذر کرده باشد که اگر آقای الف تنفس می‌کرد، یک درهم صدقه بدهد، این وجوب صدقه اثری است شرعی که به‌سبب امری عقلی یعنی تنفس ثابت شده است. مراد مشهور دانشمندان اصولی که می‌گویند: «مثبَتات امارات، حجت است» (نائینی، فوائد الأصول، ۴۸۱/۴؛ نک: خوئی، ۱۸۱/۲)، همین مطلب است.

حال اگر برای احراز موضوع، امارهٔ معتبری وجود نداشت، ناگزیر باید برای رفع تحیر به اصل عملی رجوع کرد؛ مثلاً باید حیات آقای الف را استصحاب کرد. شکی نیست که با تمسک به اصل عملی، تمامی آثار شرعی مستقیم و همچنین آثار شرعی‌ای که واسطهٔ شرعی دارند که از آن‌ها با عنوان آثار شرعی طولی یاد می‌شود (نائینی، اجود التقریرات، ۴۱۷/۲؛ صدر، بحوث، ۱۸۳/۶؛ نک: خمینی، ۱۵۶)، ثابت می‌شود (عراقی، ۲۳۹/۵). اما اختلاف‌نظری که در میان دانشمندان وجود دارد، آن است که آیا با اجرای اصل عملیِ استصحاب می‌توان همچون موارد وجود قطع و امارهٔ معتبر، آثار شرعی با واسطهٔ آثار عقلی یا عادی (همچون وجوب عمل به نذر در صورت تنفس‌کردن یا روییدن ریش) را بر موضوع یا حکم مترتب دانست یا خیر؟ به‌عبارت دیگر، بحث بر سر دایرهٔ تنزیل مؤدای اصل عملی است، بدین معنا که آیا مثبتات اصول غیرلفظی[1] همچون مثبتات امارات که بر اساس نظر مشهور دانشمندان، تنزیل آن مطلق است، حجت است یا خیر؟

---

۱. اصول لفظی، قواعدی است که از سوی عقلا به‌هنگام شک در مراد متکلم برای تعیین معنای مدنظر وی به کار گرفته می‌شود؛ مانند اصالت ظهور، اصالت اطلاق، اصالت عموم و اصالت عدم‌قرینه (نک: مظفر، اصول الفقه، ۷۳/۱). ازنظر مشهور، مثبتات اصول لفظیه حجت است؛ چراکه دلیل حجیت این اصول،

در کلام متأخران، از چنین اصلی که اثر شرعی مؤدای مستصحب در استصحاب به‌واسطۀ امری عقلی یا عادی بر آن مترتب می‌شود، با عنوان اصل مثبت یاد می‌شود (نک: مکارم شیرازی، ۳۷۵/۳).

بحث اصل مثبت به‌عنوان بحثی مستقل، اولین‌بار در کلام شیخ انصاری مطرح شده است، به‌طوری‌که این بحث پس از وی در شمار مباحث مهم و کاربردی اصول فقه به‌ویژه استصحاب به شمار آمده است. شیخ، این مسأله را در تنبیه ششم از تنبیهات استصحاب بیان کرده است (انصاری، فرائد الأصول، ٦٥٩/۲)؛ اما خود او اذعان دارد بر اینکه وی مبدع این عنوان و بحث نیست و در کتاب خود از شیخ جعفر کاشف الغطاء به‌عنوان اولین فقیهی که این موضوع را مطرح کرده است، نام می‌برد (همان، ٦٦٠). در کتب فقهای پیش از شیخ جعفر، اثری از تعبیر مثبتات دلیل یا اصل مثبت دیده نمی‌شود و این خود حاکی از جدیدبودن چنین موضوعی با ماهیتی مستقل در علم اصول است. بااین‌وجود به نظر می‌رسد که منشأ این بحث، به تقسیم ادله به اماره و اصل عملی باز می‌گردد. در خصوص مبتکر این تقسیم، دلیل یقین‌آوری وجود ندارد، اما به‌کمک قرائنی می‌توان گفت که این تقسیم از زمان وحید بهبهانی شروع شده است و پیش از ایشان در کتب قدما، محقق، علامه حلی و شهیدین، اثری از این عناوین به چشم نمی‌خورد (نک: ناطقی، ۶۳). شهید صدر، وحید بهبهانی را مبدعِ مرحلۀ سوم علم فقه و تاریخ آن می‌داند؛ چراکه مفهوم اصل عملی توسط او و شاگردانش (همچون محمدتقی صاحب حاشیه) بنا نهاده شده است (مباحث الأصول، ۲۱/۳).

در میان معاصران نیز تحقیق مستقل و جامعی با موضوع شناخت معنای اصل مثبت صورت نگرفته است. تنها مقاله‌ای که می‌توان در این زمینه به آن اشاره کرد، مقالۀ «مفهوم‌شناسی اصل مثبت» است که صرف‌نظر از اینکه تعاریف آورده‌شده در آن بسیار محدودتر از تعاریف احصاشده در پژوهش حاضر است، در جریان مفهوم‌شناسی اصل مزبور به مواردی همچون وسائط اتفاقی، عدم‌اختصاص جریان‌یافتن اصل مثبت به موضوع و عدم‌اختصاص اصل مثبت به استصحاب اشاره‌ای نشده است. همچنین تعریفی که در مقالۀ یادشده، از اصل مثبت ارائه شده است با تعریف پژوهش حاضر متفاوت است و برای نمونه در کنار وسائط غیرشرعی، واسطه‌های شرعی نیز مشمول تعریف دانسته شده است که ادعایی بلادلیل است و در ادامه به نقد آن اشاره خواهد شد. دو مقالۀ دیگر نیز با عنوان پژوهش حاضر مشابهت دارند که یکی از آن‌ها مقالۀ «بررسی مسألۀ حجیت و عدم‌حجیت اصل مثبت» است که در آن به بررسی مسألۀ حجیت اصل مثبت (نه بررسی مفهوم آن) پرداخته شده است و دیگری، مقالۀ «نظریۀ اماره‌بودن استصحاب و آثار فقهی و اصولی آن» است که در آن به‌طور کاملاً حاشیه‌ای، آن هم مسألۀ حجیت اصل مثبت بررسی شده و به معناشناختی آن پرداخته نشده است.

بنای عقلایی است که این اصول را به‌عنوان امارۀ معتبر قرار داده است (فاضل موحدی لنکرانی، ۴۴۰/۴؛ نک: آخوند خراسانی، ۲۲۶) و همان طور که گفته شد، قریب‌به‌اتفاق دانشمندان اصولی مثبتات امارات را حجت می‌دانند (نک: سبحانی، ارشاد العقول، ۱۹۸/۴)؛ هرچند که برخی معتقدند این‌طور نیست که مثبتات امارات به‌طور مطلق حجت باشد و در این زمینه قائل به تفصیل شده‌اند (نک: خوئی، ۱۸۶/۲). با این حساب، اختلافاتی که دربارۀ حجیت اصل مثبت در میان اصولیان وجود دارد، راجع به اصول لفظیه مطرح نمی‌شود؛ به همین دلیل است که معمولاً تعاریفِ صورت‌گرفته از اصل مثبت، ناظر به اصول عملیه است.

در میان دانشمندان علم اصول، راجع به حجیت اصل مثبت اختلاف‌نظر وجود دارد که به‌دلیل رعایت اختصار، از شرح آن صرف‌نظر می‌کنیم،[1] اما نکتهٔ مهم آن است که پیش از بحث دربارهٔ حجیت یا عدم حجیت چنین اصلی، ارائهٔ مفهوم واحدی از آن ضروری است؛ در غیر این صورت، بحث از حجیتِ مسأله‌ای که دانشمندان در خصوص تعریف آن هم‌داستان نیستند، راه به جایی نخواهد برد؛ توضیح آنکه گاهی در اثر برداشت‌های گوناگون از مفهوم واژه‌ای یا ارائهٔ تعاریف مبهم از آن، اختلافات عمیقی به وجود می‌آید که سبب مترتب‌شدن آثار و نتایج متفاوتی می‌شود. یکی از راه‌هایی که می‌توان اختلافات و برداشت‌های گوناگون از مفاهیم را به حداقل رساند، ارائهٔ تعریفی صحیح و منطقی از آن‌هاست. هرچند رسیدن به تعریفی دقیق از موضوعی (حد تام) بسیار مشکل بلکه ناشدنی است؛ لکن فقیهان و مجتهدان برای ارائهٔ تعریف مفاهیم کاربردی در استنباط احکام -هرچند به‌شکل شرح الإسمی- کوشش بسیاری کرده‌اند که ثمرهٔ چنین تلاش‌هایی، ارائهٔ تعاریف متفاوت و درنتیجه پدیدارشدن مفاهیم گوناگون دینی است.

اصل مثبت نیز از مفاهیمی است که از این اختلافِ برداشت‌ها در امان نمانده است، به‌طوری‌که در این زمینه تنها برخی از اصولیان به مناسبت بحث از حجیت اصل مذکور به ذکر تعاریفی از آن پرداخته‌اند که گاه ناهمگون و منشأ آثار متفاوتی در علم فقه شده است. نارسایی تعاریف موجود از اصل مثبت از یک‌سو و فقدان پژوهش مستقلی در این زمینه از سوی دیگر، نگارندگان این جستار را بر آن داشت که به ذکر مهمترین تعاریف ارائه‌شده و سپس راستی‌آزمایی آن‌ها بپردازیم و درنهایت تعریفی واحد و جامع از اصل مثبت ارائه دهیم تا بر اساس چنین تعریفی بتوان در گامی فراتر، از حجیت یا عدم‌حجیتِ اصل مزبور سخن گفت.

۱. مفهوم‌شناسی

در ابتدا و پیش از ورود به بحث معناشناختیِ اصل مثبت، باید معانی واژه‌ها، مفاهیم و عناوینی روشن شود که در تعریف آن استفاده شده است:

لزوم، ملزوم، لازم و ملازم: دربارهٔ تعریف رابطهٔ لزوم و ارکان آن، در میان دانشمندان اندک اختلافی به چشم می‌خورد.

---

۱. همان طور که گفته شد قریب به اتفاق دانشمندان اصولی متأخر، بحث اصل مثبت را به‌عنوان تنبیهی از تنبیهات استصحاب مطرح کرده‌اند. از سویی استصحاب را اصلی از اصول عملیه (نه اماره) می‌دانند و از سوی دیگر معتقدند که مثبتات اصول برخلاف مثبتات امارات، حجت نیست؛ لذا اصل مثبت را حجت نمی‌دانند (نک: ناطقی، ۶۳).

برخی معتقدند که رابطهٔ لزومِ اصطلاحی به‌معنای آن است که ملزوم، علت لازم باشد، همان گونه که وقتی گفته می‌شود: حرارت، لازمهٔ آتش است؛ یعنی آتش علت حرارت است (طباطبائی، ۷۵/۱). بر اساس این معنا، مقصود از ملزوم، علت و منظور از لازم، معلول است.

در مقابل، برخی بدون تمرکز بر روی رابطهٔ علیت، رابطهٔ لزوم را چنین تبیین کرده‌اند: «هرگاه دو چیز را با نام‌های الف و ب در نظر بگیریم، اگر وضع آن دو به شکلی باشد که هر زمان الف وجود پیدا کرد، ب نیز موجود می‌شود، در این صورت الف را ملزوم و ب را لازم می‌نامند و این دو با یکدیگر ملازم بوده و رابطهٔ بین آن‌ها لزوم نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۵۸۴).

گروه سومی، معتقدند که تلازم میان دو چیز همیشه به این شکل نیست که میان ملزوم و لازم، رابطهٔ علیت برقرار باشد، بلکه گاهی به این شکل است که هر دو معلول علت دیگری هستند (صدر، بحوث، ۹۳/۳)؛ مانند حرارت و روشنایی که هر دو معلول آتش هستند. بر اساس اعتقاد این عده، رابطهٔ تلازم به دو شکل متصور است؛ گاهی ملزوم علت و لازم معلول آن است و گاهی ملزوم و لازم، هر دو معلول امر سومی هستند که شاید بهتر باشد در این صورت به هریک از آن دو، ملازم اطلاق شود. تبیین اخیر را می‌توان ترکیبی از دو نظر پیشین دانست.

عده‌ای دیگر نیز معتقدند که علاوه بر دو حالت مذکور، حالت سومی نیز در رابطهٔ تلازم وجود دارد؛ به این معنا که گاهی ملزوم، علت لازم است، گاهی ملزوم و لازم هر دو معلول علتی دیگر هستند و گاهی نیز اساساً پای رابطهٔ علیت در میان نیست و این دو امر، اتفاقی در کنار هم قرار گرفته‌اند که از آن به ملازم اتفاقی یاد می‌شود (نک: ابن‌شهید ثانی، ۶۸). دربارهٔ ملازم (مقارن) اتفاقی در ادامه بیشتر صحبت خواهیم کرد.

آنچه در این جستار مدنظر قرار گرفته است عبارت از آن است که ملزوم به‌معنای علت و لازم به‌معنای معلول باشد. حال اگر این دو، معلول علت دیگری باشند، به هریک از آن دو ملازم اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد چنین استعمالی، با کلام اصولیان سازگارتر باشد.

معنای لغوی اصل مثبِت: اصل در معنای لغوی خود به‌معنای ریشه و پایهٔ هرچیز است (راغب اصفهانی، ۱۷۷/۱). ابن‌منظور قسمت زیرین هرچیز را اصل آن می‌داند و جمع آن اصول است (۱۶/۱۱). مُثبِت نیز ازنظر لغوی، اسم فاعل ثلاثی مزید (باب اِفعال) از ریشهٔ «ث، ب، ت» و به‌معنای اثبات‌کننده است (نک: فیومی، ۸۰/۱).

معنای اصطلاحی اصل مثبت: اصل در یکی از معانی اصطلاحی خود، به‌معنای قواعدی شرعی است که در موارد بروز شک در تعیین حکم شرعی، وظیفهٔ عملی مکلف را روشن می‌کند (انصاری، فرائد الأصول، ۲/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۲۷۰/۴). اصل نیز همچون اماره، حکم ظاهری است و در موضوع آن، جهل به واقع اخذ شده است و خود چند قسم است که عبارت‌اند از: اصل عملی و لفظی، اصل شرعی و عقلی، اصل محرز

و غیرمحرز و اصل مثبت و غیرمثبت (نک: مشکینی، ۵۶ به بعد؛ ملکی اصفهانی، ۱۱۸/۱).

گذشته از تعریف اصطلاحی اصل، تعریف یکسانی از اصل مثبت و اصل غیرمثبت در میان اصولیان دیده نمی‌شود، هرچند که مشهور آنان معتقدند که اصل مثبت، اصلی از اصول عملیه است که اثر شرعی به‌وساطت امر عقلی یا عادی بر مؤدای آن مترتب می‌شود و اگر پای وساطت امر عقلی یا عادی در میان نباشد، به آن اصل، اصل غیرمثبت می‌گویند (نک: مشکینی، ۶۰؛ ایروانی، ۲۲۴/۵)؛ توضیح آنکه گاهی موضوع یا حکمی که استصحاب می‌شود، به‌طور مستقیم اثر شرعی ندارد، بلکه دارای یک لازم عقلی است که آن لازم، اثر شرعی دارد؛ مانند اینکه پدری در تاریخ اول اردیبهشت‌ماه فوت کند و پسر وی در تاریخ سی‌ویکم فروردین‌ماه ناپدید شود و پس از چند روز، جسدش پیدا شود. در اینجا اگر با استصحاب، حیات پسر تا روز اول اردیبهشت اثبات شود، لازمهٔ عقلی آن، تأخر فوت پسر از فوت پدر است که مثلاً اثر شرعی ارث‌بردن پسر از پدر را با خود همراه دارد؛ در این صورت، از طریق لازم عقلی (تأخر فوت پسر)، اثر شرعی مزبور (ارث‌بردن پسر از پدر) نیز اثبات خواهد شد.

گاهی مستصحب (موضوع یا حکم) دارای یک لازم عادی است؛[1] برای مثال، روییدن مو بر چهره لازمهٔ عادی حیات کودکی است که به مدت بیست سال از نظرها غایب شده است. حال اگر پس از گذشت این مدت، در حیات او تردید شود و راجع به آن، استصحاب حیات جاری و نتیجه گرفته شود که او دارای ریش نیز بوده است، بنا بر پذیرش حجیت اصل مثبت می‌توان حکم به ریش‌داشتن وی کرد. در چنین حالتی اگر پدرش نذر کرده باشد که اگر بر چهرهٔ فرزندش مو بروید، ده فقیر را اطعام کند، پس باید به نذر خود عمل کند؛ ازاین‌رو، بر اساس جریان اصل مثبت، ریش‌داشتن همراه با اثری شرعی (همچون وجوب عمل به نذر) اثبات می‌شود(نک: ملکی اصفهانی، ۱۳۲/۱؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۲۱۲).

گفتنی است که ضابطه در اصل مثبت آن است که با کمک وسائط عقلی و عادی، درنهایت اثری شرعی بر مستصحب مترتب شود، اما در صورت مترتب‌نشدن اثر شرعی بر مستصحب، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود (جزایری، ۵۶۶/۷، پاورقی۱).

بنابراین ضروری است که در تعریف اصل مثبت، به آثار شرعی باواسطه نیز به‌عنوان یکی از ارکان تعریف اشاره شود. بااین‌حال، برخی در تعریف اصل مثبت بدون آنکه اشاره‌ای به اثبات حکم شرعی باواسطه کنند،

---

۱. بیان این نکته ضروری است که اگر واسطهٔ مؤدی در زمان سابق، موجود و قطعی‌الثبوت بود، در هنگام شک، خود واسطه را استصحاب و آثار شرعی را بر آن بار می‌کنیم و دیگر نیازی به استصحاب خود مؤدی نیست؛ مثلاً اگر فرد الف در زمان سابق زنده بود و در همان زمان از سایر علما اعلم بود، اعلمیت سابق را استصحاب و احکامی از قبیل وجوب تقلید را بر آن بار می‌کنیم و دیگر نیازی به استصحاب حیات وی و سپس احراز اعلمیت او نیست (طباطبائی یزدی، ۳۲۶). در این صورت، دیگر پای اصل مثبت به میان نخواهد آمد؛ ازاین‌روست که محقق خوئی دراین‌باره می‌نویسد: «لا يخفى أنّ مورد البحث ما إذا كانت الملازمة بين المستصحب و لوازمه في البقاء فقط، لأنّه لو كانت الملازمة بينهما حدوثاً و بقاءً، كان اللازم بنفسه متعلق اليقين و الشك، فيجري الاستصحاب في نفسه بلا احتياج إلى الالتزام بالأصل المثبت» (خوئی، ۱۸۱/۲).

چنین تعریف کرده‌اند: «اصل مثبت، عبارت از اجرای استصحاب به‌منظور اثبات اثر عقلی یا عادی برای مستصحب است» (سبحانی تبریزی، الموجز، ۲۱۵). روشن است که نمی‌توان این تعریف را تعریف دقیقی از اصل مثبت به شمار آورد.

وجه تسمیه اصل مثبت: در دلیل نام‌گذاری این اصل به اصل مثبت، دانشمندان اظهارنظر چندانی نکرده‌اند. برخی آن را مجرد اصطلاح دانسته و معتقدند: «لا مشاحة فی الاصطلاح» (محمدی، ۲۹۳/۵). برخی نیز معتقدند ازآنجاکه اصل یادشده، اثر غیرشرعی (عقلی و عادی) را اثبات نمی‌کند، عادتاً گفته می‌شود: «إنّ الأصل المثبت لایثبت»؛ لذا به اصل مثبت مشهور شده است (حسین، ۲۷۷/۵). برخی نیز به‌سبب آنکه اصل مثبت، اثبات‌کننده نیست و مشهور دانشمندان آن را حجت نمی‌دانند (صدر، دروس، ۴۳۳/۱)، عنوان غیرمثبت را برای اصل مزبور مناسب‌تر دانسته‌اند (ایروانی، ۲۲۳/۵، پاورقی۲) و برخی دیگر نیز معتقدند که اصل مثبت از الفاظ اضداد است و مراد از آن، اصلی است که شرعاً چیزی را اثبات نمی‌کند (فقیه، ۱۷۲). شاید هم بتوان در توجیه تسمیهٔ اصل مثبت چنین گفت که چون تعداد اندکی از اصولیان این اصل را حجت می‌دانند و ازنظر آنان اصل مزبور، اثبات‌کنندهٔ حکم شرعی برای مؤدی با کمک وسائط عقلی یا عادی است، به آن اصل مثبت گفته شده است.

۲. حالت‌های امر خارجی راجع به مستصحب

امر خارجی نسبت به مستصحب، چند حالت دارد:

امر خارجی، لازم مستصحب است: این حالت، به دو شکل عقلی و عادی متصور است که مثال‌های آن به‌ترتیب، تنفس و ریش‌داشتن است که در قسمت پیشین به آن اشاره شد.

امر خارجی، ملزوم مستصحب است: این حالت نیز به دو شکل ملزوم عقلی و ملزوم عادی منقسم می‌شود؛ برای مثال اگر تنفس آقای الف استصحاب شود، ملزوم عقلی آن؛ یعنی وجود حیات نیز برای وی اثبات خواهد شد. مثال اثبات ملزوم عادی مستصحب نیز آن است که ریش‌داشتن آقای الف، استصحاب و درنتیجه زنده‌بودن وی اثبات شود.

امر خارجی، ملازم (مقارن) مستصحب است: این صورت به سه شکل ملازم عقلی، ملازم عادی و ملازم اتفاقی[1] متصور است. مثال ملازم عقلی آن است که با استصحاب تنفس آقای الف، تپش قلب وی نیز

۱. ناگفته نماند که برخی از دانشمندان، ملازمه را به سه شکل عقلی، عادی و اتفاقی منقسم کرده‌اند (آخوند خراسانی،۲۹۱؛ نک: صدر، بحوث، ۳۰۹/۴)؛ بر این اساس می‌توان گفت که تعبیر ملازم اتفاقی، تعبیری صحیح است؛ اما در مقابل، برخی معتقدند که جملهٔ شرطیهٔ اتفاقیه در مقابل جمله شرطیهٔ لزومیه قرار دارد (مظفر، المنطق، ۱۷۹/۲)، بر این اساس باید گفت که قضیهٔ لزومی، قسیم قضیهٔ اتفاقی قرار می‌گیرد، به این معنا که مقارنت گاهی به‌صورت لزومیه و گاهی به‌صورت اتفاقی است، ازاین‌روست که برخی به‌جای تعبیر ملازم اتفاقی، از تعبیر مقارن اتفاقی استفاده کرده‌اند (انصاری، مطارح الأنظار، ۲۵۹/۴). شاید منشأ این اختلاف تعبیر آن باشد که برخی به‌دلیل تکرار وجود جزا هنگام وجود شرط در بعضی از قضایای شرطی اتفاقی، تصور کرده‌اند که یك قضیهٔ شرطی لزومی

اثبات شود؛ چراکه تنفس و تپش قلب، ملازم عقلی یکدیگر است و از سوی دیگر هردوی این‌ها لازم عقلی وجود حیات آقای الف به شمار می‌آیند. مثال ملازم عادی نیز آن است که با استصحاب تنفس آقای الف، ریش‌داشتن وی را نتیجه بگیریم؛ در اینجا نیز ریش‌داشتن ملازم عادی تنفس به شمار می‌آید. مثال ملازم اتفاقی آن است که مثلاً علم اجمالی وجود دارد مبنی‌بر اینکه یا آقای الف مرده است یا آقای ب؛ در این صورت، با استصحاب بقای حیات آقای الف، مرگ آقای ب اثبات می‌شود و بالعکس (انصاری، فرائد الأصول، ۶۶۰/۲). حال میان حیات آقای الف و مرگ آقای ب هیچ‌گونه ملازمه‌ای در کار نیست؛ چراکه ممکن است هر دو حیات داشته یا هر دو مرده باشند، ولی در اثر علم اجمالی اتفاقاً و از روی تصادف، حیات آقای الف با مرگ آقای ب (به‌صورت قضیهٔ شخصیه) مقارن شده است؛ لذا در این فرض، وجوب عده نگه‌داشتن زوجهٔ آقای ب نتیجه گرفته می‌شود.

۳. جریان‌یافتن اصل مثبت در حکم و موضوع

برخلاف نظر دانشمندانی همچون شیخ انصاری (فرائد الأصول، ۶۵۹/۲) هرآنچه برای جریان اصل مثبت در موضوع مطرح شد، راجع به حکم (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز مطرح است؛ بدین معنا که جریان اصل مثبت در حکم نیز می‌تواند مثبت لوازم، ملزومات و ملازمات عقلی یا عادی و همچنین اتفاقی باشد؛ زیرا موضوع، خصوصیتی نداشته و از سوی دیگر، ضابطهٔ کلی در اصل مثبت -که بدان اشاره شد- با حکم نیز منطبق است. برای روشن‌تر شدن مطلب، به هریک از موارد مزبور با ذکر مثال اشاره می‌کنیم.

أ. استصحاب حکمی که منجر به اثبات لازم عقلی شود؛ مانند استصحاب وجوب نماز جمعه در عصر غیبت که لازم عقلیِ آن، لزوم اطاعت یا استحقاق عقاب در صورت مخالفت است که وجوب وفای به نذر در صورت اطاعت یا استحقاق عقاب نیز نتیجهٔ شرعی آن است.

ب. استصحاب حکمی که منجر به اثبات لازم عادی شود؛ مانند استصحاب وجوب نماز جمعه در عصر غیبت که خوف باطنی راجع به مخالفت با آن را در پی دارد. مثال دیگر آنکه عادت انسان مسلمان آن است که اگر در صورت واردشدن وقت نماز، نمازش را نخوانده باشد، نگران است، حال با استصحاب بقای وجوب نماز ظهر، نگرانی آقای الف که لازم عادی وجوب نماز ظهر است، اثبات می‌شود و وجوب وفای به نذر در صورت ایجاد خوف باطنی را که حکمی شرعی است، در پی دارد.

ج. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملزوم عقلی شود؛ مانند استصحاب وجوب نفقه بر آقای الف که بیانگر زنده‌بودن وی، که ملزوم عقلی وجوب نفقه است، بوده و درنتیجه وجوب وفای به نذر در صورت

است، حال آنکه در واقع، قضیهٔ اتفاقی است که به‌طور مکرر جزا بعد از شرط آن اتفاق افتاده است. در این نوشتار به‌تبعیت از مشهور دانشمندان اصولی، از تعبیر ملازم اتفاقی استفاده شده است.

زنده‌بودن را در پی دارد.

د. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملزوم عادی شود؛ مانند استصحاب وجوب نفقه بر آقای الف که بیانگر ریش‌داشتن وی و وجوب وفای به نذر در صورت داشتن لحیه است.

ه. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم عقلی شود؛ ماننـد استصـحاب وجـوب پرداخـت دیـن مشمول مرور زمان بر خود قرض‌گیرنده (نه وراث وی) که لزوم تشکر از قرض‌دهنده از باب شکر مـنعم، مـلازم عقلی آن است و هر دو نیز لازم وجود حیات قرض‌گیرنده است و می‌تواند منتج به حکم شرعی وجوب وفای به نذر شود.

و. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم عادی شود؛ مانند استصحاب زوجیت برای زوج شـیعه که شیعه‌بودن زوجهٔ وی از ملازمات عادی آن و هر دو نیز لازم حیات زوج است که وجوب وفـای بـه نـذر را در این حالت در پی دارد.

ز. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم اتفاقی شود؛ مانند موردی که علم اجمـالی وجـود دارد مبنی‌بر اینکه یا زوجهٔ الف ناشزه است یا زوجهٔ ب؛ حال در این صورت اگر وجوب نفقهٔ زوجهٔ الف استصحاب شود، واجب‌النفقه‌نبودن زوجهٔ ب نتیجه گرفته می‌شود و واضح است که میـان ایـن دو، درحقیقـت رابطـهٔ لـزوم وجود ندارد؛ چراکه ممکن است هر دو زوجه واجب‌النفقه باشند یا هیچ‌کدام نباشند و درنهایت، حکـم شـرعی وجوب وفای به نذر را در پی دارد.

۴. عدم‌اختصاص اصل مثبت به استصحاب

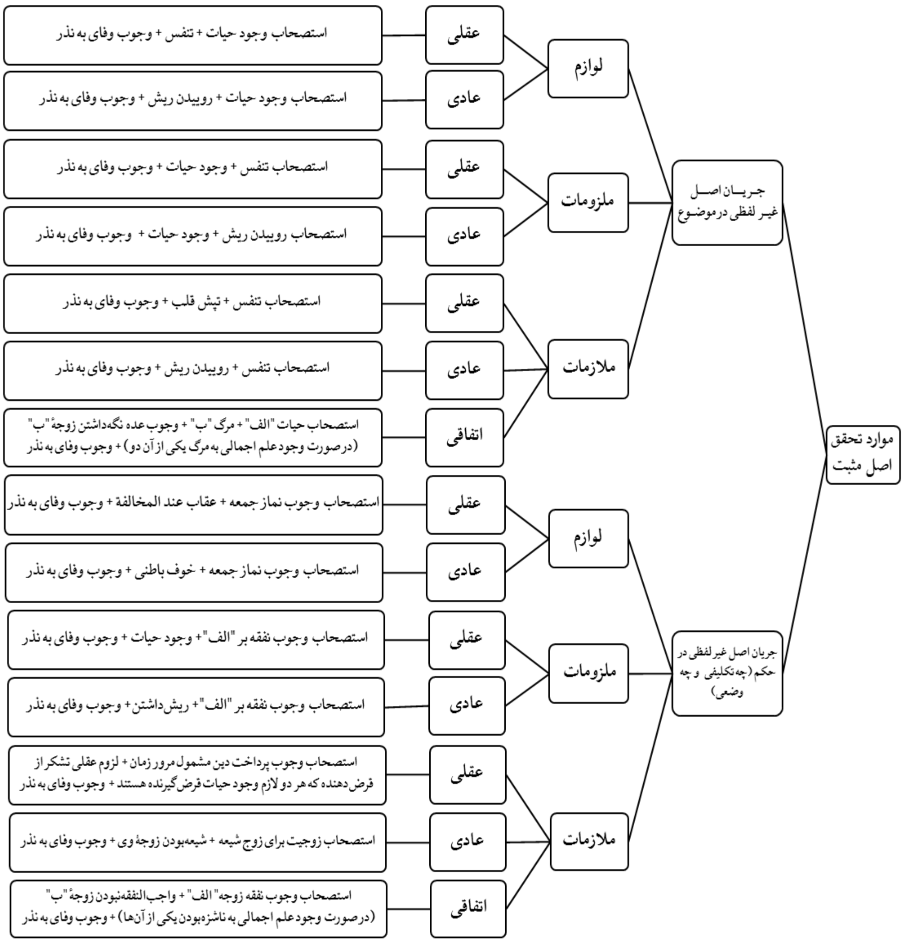
قریب‌به‌اتفاق اصولیان، بحث اصل مثبت را در باب استصحاب مطرح کرده و مثال‌های آنـان نیـز در همـین حوزه است (نک: انصاری، فرائد الأصول، ۶۵۹/۲؛ آخوند خراسانی، ۴۱۴؛ بجنوردی، ۶۱۹/۲)؛ اما باید گفـت که استصحاب خصوصیتی ندارد و اصل مثبت در تمامی اصول عملی اجراشدنی است. در توجیـه ایـن مطلـب می‌توان چنین گفت که بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان معمولاً بـه‌عنوان یکـی از تنبیهـات استصـحاب مطرح می‌شود، لذا طبیعی است که تبیین اصل مزبور به همراه مثال‌هایی از استصحاب باشد و شاید منشأ چنین رویه‌ای آن است که شیخ انصاری به‌عنوان اولین فردی که به‌طور مستقل به این موضوع پرداخته، این مسأله را در تنبیه ششم از تنبیهات استصحاب بیان کرده است.

می‌توان برای اصل مثبت در دو اصل عملی برائت و احتیاط چنین مثال زد.

	جایگاه اول (مؤدی)	جایگاه دوم (واسطه)	جایگاه سوم (حکم شرعی)
مثال اصل مثبت در برائت	برائت از وجوب پرداخت دین	عدم‌اشتغال ذمه	وجوب وفای به نذر مبنی‌بر عدم‌اشتغال ذمه
مثال اصل مثبت در احتیاط	وجوب اجتناب عن الإنائین	تنجّز واقع	وجوب وفای به نذر مبنی‌بر تنجز واقع

۵. موارد تحقق‌یافتن اصل مثبت در یک نگاه

برای واضح‌تر شدن مطلب، می‌توان بر اساس آنچه گفته شد، نموداری را به‌شکل زیر از مـوارد تحقـق اصل مثبت ترسیم کرد.



۶. صور تحقق‌یافتن اصل مثبت

بر اساس ضابطه‌ای که پیش از این راجع به اصل مثبت بیان شد، ملاک در اصل مثبت آن بود که با کمک وسائط عقلی و عادی، درنهایت اثری شرعی بر مؤدای اصل عملی مترتب شود، اما در صورت مترتب‌نشدن اثر شرعی بر مستصحب، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود (نک: جزایری، ۵۶۶/۷، پاورقی۱).

بر این اساس، می‌توان صور تحقق‌یافتن اصل مثبت یا عدم آن را به‌شکل زیر نمایش داد.

	جایگاه اول	جایگاه دوم	جایگاه سوم	اصل مثبت
صورت اول	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	اثبات حکم شرعی	—	✖
مثال:	**استصحاب وجود حیات**	**وجوب نفقهٔ زوجه**	—	
صورت دوم	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	اثبات واسطه شرعی	اثبات حکم شرعی	✖
مثال:	**استصحاب وجود حیات**	**وجوب نفقهٔ زوجه**	**وجوب تمکین**	
صورت سوم	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	اثبات امر(لازم، ملزوم یا ملازم) غیرشرعی	—	✖
مثال:	**استصحاب وجود حیات**	**اثبات تنفس**	—	
صورت چهارم	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	اثبات امر(لازم، ملزوم یا ملازم) غیرشرعی	اثبات حکم شرعی	✔
مثال:	**استصحاب وجود حیات**	**اثبات تنفس**	**وجوب وفای به نذر**	

۷. بررسی دیدگاه‌های دانشمندان راجع به ماهیت اصل مثبت

در تقسیم‌بندی کلی می‌توان دیدگاه‌های دانشمندان پیرامون اصل مثبت را به شیوهٔ ثنایی به دیدگاه‌هایی که اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌دانند و نظریاتی که محدود نمی‌دانند، تقسیم کرد.

۷. ۱. دیدگاه‌هایی که اصل مثبت را به استصحاب محدود کرده‌اند.

گروهی، جریان اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌دانند. از این میان، برخی در تعریف ارائه‌داده از اصل مزبور، به‌صراحت به این مطلب اشاره کرده‌اند. برخی دیگر نیز بدون آنکه در مقام تعریف اصل مثبت باشند، با دقت‌نظر در کلام آن‌ها می‌توان به حدود و ماهیت این اصل در نظر آنان دست یافت.

حال ضمن اشاره به هریک از این تعاریف و تبیین‌ها، مشخصات آن‌ها را نیز بیان و ارزیابی می‌کنیم.

دیدگاه اول، دیدگاه شیخ انصاری: شیخ انصاری در تعریف اصل مثبت می‌نویسد: «اگر مستصحب از مجعولات غیرشرعی (همچون موضوعات خارجی و لغوی) باشد، در زمان شک، تنها لوازم شرعی آن جعل شده و لوازم عقلی و عادی، ملزوم شرعی یا غیرشرعی و ملازم مستصحب که [هر دو] لازم امر سومی (ملزوم) هستند، جعل نمی‌شوند. شاید این همان مراد مشهور معاصران مبنی‌بر نفی اصول مثبت باشد که اصل، امری را در خارج اثبات نمی‌کند تا حکم شرعی بر آن مترتب شود، بلکه مؤدای آن، امر شارع به عمل بر اساس مجرای شرعی آن است» (فرائد الأصول، ۶۵۹/۲تا۶۶۰).

نقد و بررسی دیدگاه اول: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: شیخ انصاری در تعریف خود با آوردن عبارت مجعولات غیرشرعی، اصل مثبت را تنها در موضوعات جاری می‌داند، حال آنکه پیش‌ازاین گفته شد که اصل مثبت در احکام (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز جریان دارد.

دوم: اگر بتوان الف و لام کلمهٔ الأصل در عبارت «أنّ الأصل لایثبت أمرا فی الخارج...» (همان‌جا) را الف و لام جنس (نه عهد) تلقی کرد، می‌توان ادعا کرد که شیخ انصاری، اصل مثبت را به استصحاب محدود نکرده است، ولی کاوش در نگاشتهٔ وی بیانگر آن است که ازنظر شیخ انصاری، اصل مثبت تنها در استصحاب جریان دارد؛ چراکه وی در هر جا که از اصل مثبت سخن گفته است (چه در باب استصحاب و چه در غیر آن)، در ضمن مثال‌هایی از اصل استصحاب بوده است (نک: همان، صص ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۹۰). گذشته از این، وی کلامی دارد که محدودبودنِ تعریف اصل مثبت به استصحاب را تقویت می‌کند؛ او می‌نویسد: «اگر استصحاب از باب ظن حجت باشد، چاره‌ای جز التزام به اصول مثبت نداریم؛ زیرا ظن به ملزوم از ظن به لازم منفک نیست» (همان، ۶۶۱). استدلال به این عبارت شیخ بدین نحو است که وی در صورت التزام به حجیت استصحاب از باب ظن، چاره‌ای جز حجت‌دانستن اصول مثبت[1] نمی‌بیند. این مطلب نشان می‌دهد که در دیگر اصول عملیه، اصول مثبتی وجود ندارد؛ زیرا در غیر این صورت باید تنها

۱. باتوجه‌به اعتقاد شیخ مبنی‌بر اختصاص اصل مثبت به استصحاب، بهتر بود که وی در این عبارت به جای تعبیر اصول مثبت، از تعبیر اصل مثبت استفاده می‌کرد.

اصل مثبت در استصحاب از عدم‌حجیت خارج می‌شد و اصل مثبت در دیگر اصـول عملیـه، همچنـان در عدم‌حجیت باقی می‌ماند. افزون بر آن، در عبارتی که از شیخ ذکر شد، کلمهٔ مستصحب به کار رفته اسـت، درحالی‌که اگر شیخ اصل مثبت را مختص به استصحاب نمی‌دانسـت، بهتـر بـود بـه جـای مستصـحب از مؤدای اصل عملی یا چیزی شبیه به آنکه عمومیت دارد، استفاده می‌کرد.

سوم: شیخ در عبارت خود، تنها لوازم شرعی را از دایرهٔ مثبتات اصل مثبت خـارج کـرده اسـت، حـال آنکه ملازمات و ملزومات شرعی نیز اگر به‌صورت بی‌واسطه برای مـؤدی اثبـات شـوند، اساسـاً در شـمار مثبتات اصل مثبت قرار نمی‌گیرند، درحالی‌که در این تعریف به آن‌ها اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف، به ملزوم شرعی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصل مثبت اشاره شده است، حـال آنکه اثبات ملزوم شرعی برای مؤدی اگر بدون واسطه باشد، از صور تحقق اصل مثبت به شمار نمی‌آید.

دیدگاه دوم، دیدگاه محقق عراقی: محقق عراقی اصل مثبت را چنین تعریف می‌کند: «آثـار شـرعی‌ای که به‌واسطهٔ امری عقلی یا ملزوم یا ملازم آن (مستصحب) بـر آن بـار می‌شـود را اصـل مثبـت می‌گوینـد» (۲۴۰/۵).

نقد و بررسی دیدگاه دوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: در این تعریف به جای واژهٔ لازم (اثر) از واژهٔ امر استفاده شده است.

دوم: مرجع ضمیر «هاء» در عبارت آقا ضیاء عراقی (بواسطة ملزومـه أو ملازمـه)، کلمـهٔ مستصـحب مذکور در عنوان تنبیه هفتم است[1] که بر این اساس می‌توان هم حکم و هم موضـوع را مشـمول تعریـف وی دانست.

سوم: از ظاهر کلام محقق عراقی چنین برمی‌آید که وی اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌دانـد؛ چراکه در کلام خود از کلمهٔ مستصحب استفاده کرده است، درحالی‌که بیان شد که اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد.

چهارم: محقق عراقی در ایـن تعریـف، نظـری بـه امـر (لازم) عـادی نداشـته اسـت؛ هرچنـد کـه وی پیش‌ازاین تعریف، در کلام خود به لوازم عادی اشاره کرده است (همان، ۲۳۹).

دیدگاه سوم، دیدگاه شهید صدر: شهید صدر در تعریف اصل مثبت می‌گوید: «مـراد از اصـل مثبـت، استصحابی است که بتوان با اجرای آن برای اثر تکوینی مستصحب، حکمی شـرعی ثابـت کـرد» (دروس، ۴۳۴/۱).

---

۱. «التنبیه السابع: الآثار المترتبة علی المستصحب»؛ (عراقی، ۲۳۹/۵).

نقد و بررسی دیدگاه سوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: در این تعریف، واژهٔ مستصحب بر استصحابِ حکم و موضوع دلالت دارد.

دوم: از این تعریف نیز همچون تعاریف پیشین چنین بر می‌آید که اصل مثبت به استصحاب محدود شده است.

سوم: این تعریف، شامل ملزومات و ملازمات مستصحب نمی‌شود؛ چراکه کلمهٔ اثر بیانگر لازم مستصحب است، نه ملزوم یا ملازم آن؛ ازاین‌رو برخی به این تعریف، عبارت ملازم خارجی را افزوده‌اند (آل صفوان و مسباع، ۳۴۰/۲)، هرچند که باز ملزومات را ذکر نکرده‌اند. ناگفته نماند کـه شهید صدر در کتاب خویش پیش از ارائهٔ این تعریف، عبارت ملازم خارجی را در کنار اثر تکوینی ذکر می‌کند (دروس، ۴۳۳/۱)، اما به‌هرحال، آن را در تعریف نهایی خود ذکر نمی‌کند. به‌علاوه، بااینکه اصطلاح تکوین اساساً ناظر است به آنچه در عالم خارج تحقق دارد؛ اما به نظر می‌رسد منظور از اثر تکوینی در کلام وی آثار عقلی و عادی است.

دیدگاه چهارم، دیدگاه محقق سبحانی: محقق سبحانی اصل مثبت را این‌گونه تعریف می‌کند: «اصل مثبت، به‌معنای اجرای استصحاب به‌منظور اثبات اثر عقلی یا عادی برای مستصحب است» (الموجز، ۲۱۵تا۲۱۶).[۱]

نقد و بررسی دیدگاه چهارم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: کلمهٔ مستصحب علاوه بر موضوع، شامل حکم نیز می‌شود.

دوم: وجود کلمات استصحاب و مستصحب در تعریف، جریان اصل مثبت را منحصر به استصحاب کرده است.

سوم: این تعریف، تنها ناظر به لازم عادی و عقلی است و ملزومات و ملازمات را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا کلمهٔ اثر دال بر لازم است، نه ملزوم و ملازم. گفتنی است که محقق سبحانی در جایی دیگر به نقل از شیخ انصاری به تعریف اصل مثبت می‌پردازد که در آن به جای عبارت اثر عقلی یا عادی، از امر خارجی استفاده کرده است. سپس وی در توضیح امر خارجی، بـه لازم، ملزوم و ملازم اشاره می‌کند (ارشاد العقول، ۱۹۱/۴)؛ اما به هر ترتیب، وی در تعریف خود در اینجا به ملزوم و ملازم اشاره‌ای نکرده است.

چهارم: برخلاف تعاریف پیشین که هدف نهایی اصل مثبت را اثبات اثر شرعی برای مستصحب می‌دانستند، در این تعریف، اثبات اثر عقلی یا عادی به‌عنوان هدف نهایی بیان شده است. این در حالی

۱. محققی دیگر در تعریفی مشابه از اصل مثبت، چنین می‌گوید: «مقصود از آن، آثار عقلی و عادی مستصحب است که ادلهٔ استصحاب شامل آن‌ها نمی‌شود؛ زیرا دست جعل به آن نمی‌رسد» (فقیه، ۱۷۲).

است که پیش‌ازاین بیان شد که ضابطه در اصل مثبت، اثبات حکم شرعی با وسائط عقلی یا عادی برای مؤدای اصل عملی است.

دیدگاه پنجم، دیدگاه محقق ایروانی: محقق ایروانی در تعریف اصل مثبت می‌گوید: «اصل مثبت به هر اصلی می‌گویند که برای اثبات یک لازم غیرشرعی بر مستصحب یا یک لازم شرعی مترتب بر یک لازم غیرشرعی، جاری شود» (۲۲۴/۵).

نقد و بررسی دیدگاه پنجم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: کلمۀ مستصحب در این تعریف، اصل مثبت را منحصر به استصحاب کرده است.

دوم: کلمۀ مستصحب هم شامل حکم می‌شود و هم شامل موضوع.

سوم: در این تعریف، تنها به لازم اشاره شده و ملزوم و ملازم در آن ذکر نشده است.

چهارم: قسمت اول این تعریف (اثبات یک لازم غیرشرعی بر مستصحب) به‌صورت سوم اشاره دارد و همان‌طور که پیش‌ازاین گفته شد، نمی‌توان این صورت را از صور تحقق‌یافتن اصل مثبت دانست؛ چراکه هدف نهایی از جریان‌یافتن اصل مثبت، اثبات حکم شرعی برای مستصحب با کمک وسائط عقلی یا عادی است، نه اثبات امری غیرشرعی برای آن.

۷. ۲. دیدگاه‌هایی که اصل مثبت را در استصحاب محدود نکرده‌اند.

در بخش پیشین، به نقدوبررسی تعاریفی از اصل مثبت پرداخته شد که گسترۀ آن را به استصحاب محدود کرده بودند؛ حال به سراغ بررسی دیدگاه‌هایی می‌رویم که بر اساس آن‌ها، اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد و شامل دیگر اصول غیرلفظیه نیز می‌شود.

دیدگاه اول، دیدگاه محقق نائینی: محقق نائینی در بخشی از کتاب فوائد الأصول بدون آنکه نامی از اصل مثبت به میان بیاورد و تعریف واضحی از آن ارائه کند، مطالبی را پیرامون تفاوت مثبتات امارات و اصول عملیه ذکر می‌کند که پس از امعان‌نظر در آن، می‌توان از طریق دیدگاه وی راجع به محدودۀ جریان‌یافتن اصل مثبت در امارات و اصول، به تعریفی از اصل یادشده ازنظر ایشان دست یافت.

ازنظر محقق نائینی مثبتات امارات حتی اگر با واسطۀ عقلی یا عادی همراه باشد، معتبر خواهد بود، برخلاف اصول عملیه که تنها خود مؤدای اصل عملی یا احکام شرعی مترتب بر آن بدون واسطۀ عقلی یا عادی حجت‌اند (نک: فوائد الأصول، ۴۸۷/۴). بنابراین می‌توان گفت ازنظر ایشان اصل مثبت در جایی جریان پیدا می‌کند که حکمی شرعی با واسطه‌ای عقلی یا عادی برای مؤدای اصل عملی اثبات شود.

نقد و بررسی دیدگاه محقق نائینی: مشخصات این تبیین عبارت‌اند از:

اول: محقق نائینی بحث مثبتات را راجع به تمامی اصول عملیه مطرح کرده و به‌طور مشخص اشاره‌ای به استصحاب نکرده است؛ لذا می‌توان گفت که ازنظر ایشان، اصل مثبت، علاوه بر استصحاب، در سایر اصول عملیه نیز جریان پیدا خواهد کرد.

دوم: محقق نائینی بحث از اصل مثبت را بر روی به‌دست‌آوردن حکم شرعی با واسطهٔ عقلی یا عادی متمرکز کرده است. بنابراین ازنظر ایشان، صورت سوم (اثبات امور غیرشرعی فاقد آثار شرعی برای مستصحب) را نمی‌توان به‌عنوان یکی از صور تحقق‌یافتن اصل مثبت به شمار آورد.

سوم: در این تبیین، تنها وسائط عقلی و عادی ذکر شده و به‌واسطهٔ اتفاقی (ملازم اتفاقی) اشاره‌ای نشده است.

دیدگاه دوم، دیدگاه محقق خراسانی: آخوند خراسانی در قسمت‌های مختلف کفایة الأصول از اصل مثبت نام برده است (نک: ۲۲،۸۷،۱۲۳)؛ لکن به‌صورت مستقل به تعریف آن نپرداخته است؛ بااین‌حال می‌توان با اشاره‌هایی که وی در کتاب خود راجع به این مسأله داشته است، به اعتقاد وی در زمینهٔ ماهیت اصل مزبور دست یافت. ایشان پس از بررسی حالت‌های مختلف مستصحب، بدون آنکه صراحتاً نامی از اصل مثبت به میان بیاورد، محل نزاع را چنین تبیین می‌کند: «اشکال تنها در آثار شرعی‌ای است که با واسطه‌ای غیرشرعی؛ خواه عادی باشد، خواه عقلی، بر مستصحب مترتب می‌شوند» (همان، ۴۱۴).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا این مقدار از بیان محقق خراسانی نشانگر محدودبودن اصل مثبت به استصحاب در نظر وی است؟ در پاسخ باید گفت ازآنجاکه آخوند خراسانی در مقام تعریف اصل مثبت نبوده است، نمی‌توان با استناد به استعمال واژهٔ مستصحب، محدودبودن اصل مثبت را معتقَد وی دانست. افزون بر آن، وجه ذکرشدن کلمهٔ مستصحب در این کلام آن است که بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان معمولاً به‌عنوان یکی از تنبیهات استصحاب مطرح می‌شود، لذا طبیعی است که تبیین اصل مزبور به همراه مثال‌هایی از استصحاب باشد.

حال که نمی‌توان از این کلام، گسترهٔ جریان اصل مثبت را در نزد محقق خراسانی فهمید، باید به‌دنبال قرائن و شواهدی بود تا در این زمینه گره‌گشا باشند. در اینجا به دو قرینه اشاره می‌شود:

قرینهٔ اول: محقق خراسانی در مقام تفاوت امارات و اصول عملیه در ترتب لازم، ملزوم و ملازم چنین می‌گوید: «تفاوت واضحی که بین استصحاب و سایر اصول تعبدیه و بین طرق و امارات وجود دارد، مخفی نیست؛ طریق و اماره همان‌گونه که به مؤدی اشاره می‌کند، همان‌گونه به ملزوم، لوازم و ملازمات آن نیز اشاره دارد؛ چه، مقتضای اطلاق دلیل اعتبار طریق و اماره، لزوم تصدیق آن در میزان حکایتش است و

پوشیده نیست که مقتضای چنین تصدیقی، حجیت مثبت طریق و اماره است، برخلاف دلیل استصحاب که باید به مقدار دلالتی که بر تعبد به ثبوت مؤدی دارد، اکتفا کرد» (همان، ۴۱۶).

ایشان در این کلام و در مقام مقایسه، استصحاب و دیگر اصول عملیه را در یک طـرف و امـارات را در طرف دیگر قرار داده است که این مطلب نشانگر آن است که ازنظر وی اثبات لازم، ملزوم و ملازم در دیگـر اصول عملیه نیز مطرح است.

قرینهٔ دوم: هنگامی‌که آخوند خراسانی آثار واسطه‌های خفی و همچنین پرواضح را از حجیت‌نداشـتن اصل مثبت مستثنا می‌کند، می‌گوید: «دلیل استصحاب تنها بر تعبد به ثبوت مشکوک به‌لحاظ اثـر [شـرعی بلاواسطه] آن دلالت دارد و بر اعتبار مثبت آن همچون سایر اصول تعبدی دلالتی ندارد، مگر در جـایی کـه اثر واسطه، اثر مشکوک شمرده شود، به‌طوری‌که واسطه یا خفی باشـد، یـا بسـیار واضـح و آشـکار باشـد» (همان).

ایشان با عبارت «همچون سایر اصول تعبدی» به‌وضوح، مثبتات استصحاب را مانند دیگر اصول عملیه نامعتبر دانسته است. ازاین‌رو، صاحب منتهی الدرایة در شرح کلام محقق خراسانی در بحـث اصـل مثبـت چنین نگاشته است: «اگر استصحابی که اثر مترتب بر واسطه‌ای غیرشرعی را ثابت می‌کند، حجت نباشـد، پس به‌طریق اولیٰ باید قائل به عدم‌حجیت مثبتات سایر اصول شد که فاقد جهـت تنزیـل و احـراز هسـتند» (جزایری، ۵۱۱/۷).

نقد و بررسی دیدگاه محقق خراسانی: مشخصات این تبیین عبارت‌اند از:

اول: کلمهٔ واسطه می‌تواند با لازم، ملزوم و ملازم منطبق شود. وی به این موارد در کلامی دیگـر اشـاره می‌کند، آنجا که پیرامون تفاوت میان مثبتات امارات و اصول تعبدی سخن گفته است (همو، ۴۱۶).

دوم: کلمهٔ مستصحب علاوه بر موضوع، شامل حکم نیز می‌شود.

سوم: همان‌طور که توضیح آن گذشت، محقق خراسانی، جریان اصل مثبت را منحصر به استصـحاب نکرده و آن را در سایر اصول عملیه نیز جاری می‌داند.

چهارم: محقق خراسانی با ذکر کلمهٔ آثار، به لوازم اشاره کـرده کـه در ایـن صـورت، کـلام وی شـامل ملزومات و ملازمات نمی‌شود.

پنجم: از کلام محقق خراسانی چنین برمی‌آید که صورت سوم مشمول تعریف اصل مثبت نمی‌شود.

دیدگاه سوم، دیدگاه محقق بجنوردی: محقق بجنوردی اصل مثبت را این‌گونه تعریف می‌کند: «منظور از اصل مثبت آن است که مؤدایی مثل مستصحب را در صورت شک در باقی‌بودنش، از جهت مترتب‌کردن آثار، نازل منزلهٔ امر معلوم بدانیم، به‌طوری‌که شامل آثار شرعی بدون واسطه و همچنین با واسـطهٔ عقلـی و

عادی شود» (۶۳۳/۲).

نقد و بررسی دیدگاه سوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: عبارت «مؤدایی مثل مستصحب» در تعریف محقق بجنوردی نشان می‌دهد که تعریف وی اختصاصی به استصحاب ندارد و مستصحب به‌عنوان مثال و نمونه ذکر شده است.

دوم: کلمهٔ مستصحب و به‌طورکلی واژهٔ مؤدی، هم شامل حکم می‌شود و هم شامل موضوع.

سوم: در این تعریف، همچون تعریف پیشین تنها وسائط عقلی و عادی ذکر شده و به‌واسطهٔ اتفاقی (ملازم اتفاقی) اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف هدف نهایی از جریان اصل مثبت، رسیدن به آثار شرعی است.

پنجم: ترتب آثار شرعی بدون واسطه بر مؤدی، ارتباطی با اصل مثبت ندارد؛ لذا ذکرشدن چنین آثاری در تعریف اصل مثبت صحیح نیست.

دیدگاه چهارم، دیدگاه محقق خوئی: محقق خوئی در ابتدای بحث از اصل مثبت، پرسشی را مطرح می‌کند. او می‌نویسد: «آیا با استصحاب، آثار شرعی مترتب بر لوازم عقلی یا عادی بر متیقن بار می‌شود؟» (۱۸۱/۲) و سپس در تعریف اصل مثبت می‌نویسد: «اصل مثبت به‌معنای ترتب آثار شرعی مترتب بر لوازم عقلی و عادی است» (همو، ۱۸۷). وی درنهایت، به حجیت‌نداشتن اصل مثبت علی‌الإطلاق اشاره می‌کند و این مسأله را از مسائل جدیدی می‌داند که قدما به آن نپرداخته‌اند (همو، ۱۹۳).

نقد و بررسی دیدگاه محقق خوئی: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: می‌توان علاوه بر موضوع، حکم را نیز مشمول این تعریف دانست؛ چراکه در کلام اول وی، کلمهٔ متیقن به‌صورت مطلق به کار رفته است، از طرفی کلام دوم وی (تعریف) نیز هر دو را به‌عنوان مؤدی برمی‌تابد.

دوم: با دقت نظر در تعریف محقق خوئی چنین فهمیده می‌شود که ازنظر ایشان، جریان اصل مثبت، محدود به اصل عملی استصحاب نیست؛ زیرا وی در کلام اول خود از استصحاب سخن گفته است؛ اما مسأله آن است که او در مقام تعریف نبوده است، بلکه صرفاً به‌دلیل آنکه بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان به‌عنوان یکی از تنبیهات استصحاب مطرح می‌شود، به آن اشاره کرده است. مؤید این مطلب آن است که وی در جای دیگری با عبارت «إنّ المشهور حجیة مثبتات الأمارات دون مثبتات الأصول» (همو، ۱۸۱)، به حجیت مثبتات امارات برخلاف مثبتات اصول در نزد مشهور اشاره کرده است؛ این عبارت بیانگر آن است که ازنظر محقق خوئی، علاوه بر اصل استصحاب، سایر اصول غیرلفظی نیز مثبتاتی دارند (نک: همو، ۵۱۰/۱).

گفتنی است که در نقطهٔ مقابل، قرینه‌ای در کلام محقق خوئی وجود دارد که بیان‌کنندهٔ اختصاص جریان اصل مثبت به استصحاب است؛ آنجا که او می‌نویسد: «فالذی تحصّل مما ذکرناه: عدم حجیة الأصل المثبت مطلقاً، لعدم دلالة أخبار الباب علی أزید من التعبد بما کان متیقناً و شک فی بقائه، فلا دلیل علی التعبد بآثار ما هو من لوازم المتیقن» (همو، ۱۹۳/۲). ایشان در این بیان به‌طور مطلق، حکم به حجیت‌نداشتن اصل مثبت می‌دهد و دلیل خود را محدودبودن تنزیل مستصحب بیان می‌کند. اینکه وی با تمسک به دلیلی با رنگ و بوی استصحاب به‌صورت کلی حجیت اصل مثبت را نفی می‌کند، قرینه‌ای بر اعتقاد به وجود محدودیت در نزد اوست.

به نظر نگارندگان، قول به محدودیت‌نداشتن جریان اصل مثبت به استصحاب در نزد محقق خوئی قوی‌تر است.

سوم: در این تعریف، تنها وسائط عقلی یا عادی ذکر شده و به‌واسطهٔ اتفاقی (ملازم اتفاقی) اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف، تنها به لوازم (آثار) اشاره شده و ملزومات و ملازمات در آن ذکر نشده‌اند.

پنجم: این تعریف نیز با محوریت ترتیب آثار شرعی بر مؤدای اصل عملی صورت گرفته است.

دیدگاه پنجم، دیدگاه امام خمینی: امام خمینی در الاستصحاب پس از اشاره به اختلاف اهل تحقیق در حجیت اصل مثبت، مثبتات امارات و اصول را این موارد می‌داند: «لوازم، ملزومات و ملازمات عادی و عقلی که به یک اثر عملی شرعی ختم شود؛ بلکه ملزومات و ملازمات شرعی خواه ترتب اثر باواسطه باشد خواه بی‌واسطه» (۱۴۹)؛ وی سپس به بیان دلیل نظریهٔ محقق خراسانی مبنی‌بر حجیت موارد فوق در امارات (نه اصول) می‌پردازد.

به نظر می‌رسد، موارد گفته‌شده مواردی است که از منظر خود امام خمینی ماهیت اصل مثبت را تشکیل می‌دهند، نه آنکه مواردی باشند که دانشمندانی همچون آخوند خراسانی آن‌ها را بیان کرده‌اند؛ چراکه در مواردی این مؤلفه‌ها با تعریف محقق خراسانی از اصل مثبت همسانی ندارد؛ برای مثال، در تعریف محقق خراسانی، ملزومات و ملازمات ذکر نشده است (آخوند خراسانی، ۴۱۴)، درحالی‌که امام خمینی به آن‌ها اشاره کرده است.

همان‌طور که از کلام امام خمینی پیداست، در آن اشاره‌ای به انحصار مثبتات به اصل استصحاب نشده است؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایشان، اصل مثبت را در سایر اصول عملیه نیز جاری می‌داند. مؤید این مطلب آن است که وی در جای دیگری، پیرامون مثبتات اصول چنین می‌نویسد: «و أمّا الأصول: و

عمدتها الاستصحاب...» (خمینی، ۱۵۲)؛ به این معنا که ازنظر او بیشترین کاربرد اصل مثبت، در بحث استصحاب است؛ هرچند که اختصاصی به آن ندارد.[۱]

نقد و بررسی دیدگاه امام خمینی: به نظر می‌رسد تبیین امام خمینی از ماهیت اصل مثبت نسبت به دیگر تعاریف و دیدگاه‌ها، از جامعیت بیشتری برخوردار است، هرچند این تبیین نیز مبتلا به اشکالاتی است. مشخصات آن را می‌توان چنین برشمرد:

اول: همان‌طور که گفته شد بر اساس این تبیین، اصل مثبت به استصحاب محدود نیست، شامل سایر اصول عملیه نیز می‌شود.

دوم: می‌توان گفت که بر اساس این تبیین، مؤدی هم می‌تواند حکم باشد و هم موضوع.

سوم: در این تبیین، به وسائط عقلی و عادی اشاره شده و واسطهٔ اتفاقی (ملازم اتفاقی) ذکر نشده است.

چهارم: در این تبیین، هدف نهایی از جریان اصل مثبت، اثبات حکم شرعی بیان شده است.

پنجم: ملزومات و ملازمات شرعی بی‌واسطه نیز همانند لوازم (آثار) شرعی بی‌واسطه، اساساً ارتباطی با اصل مثبت ندارد و نباید به‌عنوان جزئی از ماهیت آن ذکر شوند؛ بااین‌حال، قسمت دوم کلام امام شامل این موارد نیز می‌شود.[۲]

۸. تعریف نگارندگان از اصل مثبت

مشخص شد که اولاً برای بحث از حجیت یا عدم‌حجیت اصل مثبت، ارائهٔ تعریفی واحد و جامع از آن ضروری است؛ ثانیاً دانشمندان راجع به تعریف اصل مثبت با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند؛ ثالثاً هریک از تعاریف ارائه‌شده مبتلا به اشکالاتی است؛ ازاین‌رو باید تعریفی ارائه کرد که بتوان در آن تمامی مؤلفه‌های اصل مثبت را مشاهده کرد؛ بر همین اساس می‌توان اصل مزبور را چنین تعریف کرد: «اصل مثبت، اصلی عملی است که جریان‌یافتنش از طریق وسائط عقلی، عادی یا اتفاقی، به اثبات حکمی شرعی برای مؤدای آن می‌انجامد.»

۱. آشتیانی نیز در حاشیة علی درر الفوائد تعریفی نزدیک به تعریف امام دارد. او اصل مثبت را چنین تعریف می‌کند: «مراد از اصل مثبت، آن است که خود مؤدای اصل، اثری شرعی نداشته باشد، بلکه اثر شرعی به‌واسطهٔ یک ملزوم، لازم یا ملازم عقلی یا شرعی بر آن مترتب گردد» (۲۹۸). وی در ادامه می نویسد: «اصول مثبت، اقسامی دارد که نمی‌توان آن‌ها را تحت یک ضابطهٔ کلی به‌طوری‌که همه را در برگیرد، جمع نمود» (همو، ۳۰۵). گفتنی است که در پایان این نوشتار، تعریفی از اصل مثبت از سوی نگارندگان ارائه خواهد شد که جامع این اقسام و صور باشد.

۲. برخی از معاصران نیز تعاریفی از اصل مثبت ارائه کرده‌اند که بر اساس آن‌ها، اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد؛ برای مثال، صاحب بیان الأصول می‌نویسد: «اثبات لوازم واقع برای حکم ظاهری را اصل مثبت گویند» (حسینی شیرازی، ۲۴۰/۷). عبارت حکم ظاهری در این تعریف، علاوه بر استصحاب، به دیگر اصول عملیه نیز اشاره کرده است؛ هرچند که ذکرنشدن ملزومات و ملازمات از مهم‌ترین اشکالات این تعریف است.

مشخصات تعریف برگزیده: مشخصات این تعریف و وجه تمایز آن نسبت به دیگر تعاریف ارائه‌شده از اصل مثبت عبارت‌اند از:

۱. ترکیب اصلی عملی به این نکته اشاره دارد که اصل مثبت، اصلی مستقل از اصول عملیه نیست، بلکه اصول عملیه اگر اثبات‌کنندهٔ امری غیرشرعی باشند، مثبت نامیده می‌شوند؛ ازاین‌رو، به استصحابی که مثبتِ آثار غیرشرعی باشد، استصحاب مثبت گفته می‌شود (حائری اصفهانی، ۳۶۳؛ نائینی، ۳۸۹/۲).

۲. ذکر ترکیب «اصلی عملی» در تعریف، نشانگر اختصاص‌نداشتن اصل مثبت به استصحاب است، بدین معنا که این اصل می‌تواند در سایر اصول غیرلفظی نیز جریان پیدا کند.

۳. اطلاق کلمهٔ مؤدی بیانگر آن است که اصل مثبت علاوه بر موضوع، در حکم نیز می‌تواند جریان داشته باشد.

۴. همان‌طور که گفته شد، ضابطه در جریان اصل مثبت آن است که درنهایت حکمی شرعی برای مؤدی اثبات شود که عبارت «حکمی شرعی» در تعریف، بیان‌کنندهٔ همین مطلب است.

۵. کلمهٔ وسائط، عمومیت دارد و هریک از لوازم، ملزومات و ملازمات را در بر می‌گیرد. همچنین در این تعریف علاوه بر وسائط عقلی و عادی به وسائط اتفاقی نیز اشاره شده است. ناگفته پیداست که در هیچ‌یک از تعاریف موجود در این زمینه، این عمومیت وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش عبارت‌اند از:

۱. اصل مثبت، بحثی بسیار کاربردی در حوزهٔ فقه و اصول است که اولین‌بار شیخ جعفر کاشف الغطاء آن را مطرح کرد، سپس شیخ انصاری به‌صورت مستقل در ضمن تنبیهات استصحاب به بررسی آن پرداخته است.

۲. تعریف واحدی از اصل مثبت در میان دانشمندان وجود ندارد، افزون بر آن، هریک از تعاریف ارائه‌شده اشکالاتی دارد؛ لذا در این جستار پس از بررسی مهم‌ترین تعاریف و تبیین‌های ارائه‌شده، تعریفی جامع که شامل تمامی مؤلفه‌های اصل مثبت شود، ارائه شده است.

۳. برخلاف نظر دانشمندانی همچون شیخ انصاری، هرآنچه برای جریان‌یافتن اصل مثبت در موضوعِ استصحاب‌شده مطرح است، راجع به حکم (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز مطرح است.

۴. جریان اصل مثبت، اختصاصی به اصل استصحاب ندارد و می‌توان آن را در سایر اصول غیرلفظی همچون برائت و احتیاط نیز مطرح کرد.

۵. اصل مثبت، اصلی مستقل و جدا از اصول عملیه نیست، بلکه اگر اصـول مزبـور، اثبات‌کننـدهٔ امـر غیرشرعی (عقلی، عادی یا اتفاقی) باشند، مثبت نامیده می‌شوند.

۶. علاوه بر وسائط عقلی و عادی، واسطهٔ اتفاقی که در هیچ‌یک از تعاریف و تبیین‌های اصل مثبت بـه آن اشاره نشده است نیز باید در تعریف اصل یادشده اخذ شود. به‌علاوه، در این نوشتار به موارد تحقق اصل مثبت با ذکر مثال اشاره شده است.

۷. ضابطهٔ کلی در اصل مثبت آن است که با کمک وسائط عقلـی، عـادی یـا اتفـاقی، درنهایـت اثـری شرعی بر مؤدای اصل عملی مترتب شود، اما در صورت عدم ترتب اثر شرعی بر مؤدی، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود.

۸. یکی از شروط جریان اصل مثبت آن است که خود واسطه نتواند مؤدای اصل عملـی قـرار گیـرد، در غیر این صورت، اصل عملی راجع به همان واسطه جریان می‌یابد و دیگـر نوبـت بـه جریـان اصـل مثبـت نمی‌رسد.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، کفایة الأصول، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

آشتیانی، محمود، حاشیة علی درر الفوائد، چاپ‌اول، قم: بی‌نا، بی‌تا.

آل صفوان، عبدالمعطی جعفر؛ ناصرمحمد مسباع، مذاکرة الأصول فی کتاب الحلقة الاولی و الثانیة، چاپ‌اول، قـم: محبین، ۱۴۲۲ق.

ابن‌شهید ثانی، حسن‌بن‌زین‌الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، چاپ نهم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، چاپ‌سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، مطارح الأنظار، چاپ‌دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.

______________، فرائد الأصول، چاپ‌پنجم، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

ایروانی، باقر، کفایة الأصول فی اسلوبها الثانی، چاپ‌اول، نجف: مؤسسهٔ احیاء التراث الشیعة، ۱۴۲۹ق.

بجنوردی، حسن، منتهی الأصول، چاپ‌اول، تهران: عروج، ۱۳۸۰.

جزایری، محمدجعفر، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، چاپ چهارم، قم: دار الکتب، ۱۴۱۵ق.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ چهاردهم، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۳.

حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، چاپ اول، قـم: دار احیـاء العلـوم الاسـلامیة، ۱۴۰۴ق.

حسین، حسن‌محمدفیاض، شرح الحلقة الثالثة، چاپ اول، بیروت: شرکة المصطفی لاحیاء التراث، ۱۴۲۸ق.

حسینی شیرازی، صادق، بیان الأصول، چاپ دوم، قم: دار الانصار، ۱۴۲۷ق.

خمینی، روح‌الله، الاستصحاب، چاپ اول، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۱.

خوئی، ابوالقاسم، مصباح الأصول، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴.

سبحانی تبریزی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الأصول، چاپ اول، قم: امام صادق(ع)، ۱۴۲۴ق.

ــــــــــــــ، الموجز فی أصول الفقه، چاپ‌چهاردهم، قم: امام صادق(ع)، ۱۳۸۷.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، به‌تقریر سیدمحمود هاشمی شاهرودی، چاپ‌سوم، قم: مؤسسهٔ دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.

ــــــــــــــ، دروس فی علم الأصول، چاپ‌پنجم، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.

ــــــــــــــ، مباحث الاصول، چاپ اول، قم: مطبعهٔ مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ق.

طباطبائی، محمدحسین، نهایة الحکمه، چاپ پنجم، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۳۰ق.

طباطبائی یزدی، محمدباقر، وسیلة الوسائل فی شرح الرسائل، چاپ اول، قم: بی‌نا، بی‌تا.

عراقی، ضیاءالدین، منهاج الأصول، به‌تقریر محمدابراهیم کرباسی، چاپ‌اول، بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۱۱ق.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمهٔ اطهار(ع)، ۱۳۸۱.

فقیه، محمدتقی، مبانی الفقیه، چاپ‌اول، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۸ق.

فیومی، احمدبن‌محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، چاپ‌دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۱۴ق.

محمدی، علی، شرح رسائل، چاپ هفتم، قم: دار الفکر، ۱۳۸۷.

مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.

مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم ابحاث‌ها، چاپ ششم، قم: هادی، ۱۳۷۴.

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.

ــــــــــــــ، المنطق، چاپ سوم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۸ق.

مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول، چاپ دوم، قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۴۲۸ق.

ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، چاپ اول، قم: عالمه، ۱۳۷۹.

ناطقی، محمد، «بررسی مسألهٔ حجیت و عدم‌حجیت اصل مثبت»، مطالعات اصول فقه امامیه، س۹۷، ش۹، ۱۳۹۷، صص۶۳تا۹۲.

نائینی، محمدحسین، اجود التقریرات، چاپ اول، قم: عرفان، ۱۳۵۲.

ــــــــــــــ، فوائد الاصول، چاپ اول، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۶.